

عصمت پیامبران نسبت به خوف مذموم از

منظر عقل و نقل و پاسخ به اشکالات

حسین هنرخواه^۱

محمد نوقی هریس^۲

چکیده

امامیه، بر اساس ادله عقلی و نقلی، معتقدند همه انبیاء و رسولان الهی نسبت به تمام منقرات از جمله خوف مذموم معصوم هستند. با این حال بر اساس ظاهر گزارش قرآن کریم، برخی از انبیاء دچار خوف شده، و مورد نهی قرار گرفته‌اند. برخی از منکران عصمت انبیاء با استناد به این قبیل آیات، شبهاتی بر عصمت انبیاء از خوف مطرح کرده‌اند. مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، این مسأله را از دیدگاه عقل و نقل بررسی نموده، و با تقسیم خوف به ممدوح و مذموم، نشان داده که پیامبران نسبت به خوف مذموم، معصوم بوده و خوف ممدوح و طبیعی، منافاتی با عصمت ندارد، و در ادامه، شبهات منکران عصمت انبیاء از خوف مذموم را پاسخ گفته است.

واژه‌های کلیدی: انبیاء، خوف ممدوح، خوف مذموم، عصمت از خوف مذموم، شبهات عصمت.

۱. دانش پژوه سطح چهار، مؤسسه آموزش عالی امام صادق علیه السلام.

۲. دانش آموخته سطح چهار مؤسسه آموزش عالی امام صادق علیه السلام، مدرس حوزه علمیه قم.

مقدمه

امامیه معتقد است که پیامبران نسبت به گناه و خطای عمدی، سهوی، کبیره، صغیره، قبل از نبوت و بعد از آن معصوم هستند (سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۳۳۷). همچنین پیامبران باید از هر چیز منفّری پاک باشند مانند منقرّات اخلاقی مثل حقد، بخل، حسد و ... یا منقرّات جسمانی مثل جذام، برص و ... یا منقرّات در نسب مانند شرک، زنا و بی‌عفتی مادران و آباء و ... (ابن میثم، ۱۴۰۶، ۲: ۷۵).

در برخی از آیات قرآن کریم به برخی از پیامبران مانند حضرت ابراهیم، حضرت داود، حضرت زکریا، حضرت موسی، حضرت هارون علیهم‌السلام، و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت خوف داده شده است. این مطلب برای برخی منشأ طرح شبهه درباره عصمت آنان شده است.

مقاله حاضر، در صدد پاسخ به این شبهه است که چنین نسبتی به انبیاء در آیات مذکور، چگونه با اعتقاد امامیه به عصمت انبیاء سازگار است؟

۱. مفهوم شناسی

۱-۱. خوف

خوف در لغت عبارت است از: انتظار امر ناپسندی که تحقق آن مظنون یا معلوم است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۰۳). بر اساس این تعریف واژه خوف نسبت به فضیلت یا رذیلت بودن لابلشرط است و فضیلت و رذیلت بودن آن بستگی به عکس العمل انسان خائف دارد؛ به این معنا که خوف- خواه شدید باشد یا خفیف- اگر باعث شود انسان در مقام دفع امر مخوف برآید، چنین خوفی فضیلت است ولی اگر خوف در انسان، سبب سست و ضعیف شدن انسان شود به گونه‌ای که موجب سردرگمی و عدم تدبیر شود، به آن جُبْن گفته می‌شود (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۸۶)، و روشن است چنین ترسی، رذیلت است؛ چرا که در مقابل شجاعت و ضد آن خواهد بود (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ۱: ۲۳۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۳: ۸۴). بنابراین شجاعت در مقابل خوف نیست بلکه در مقابل جبن است، در نتیجه پیامبران ممکن است دچار خوف شوند ولی متصف به جُبْن نمی‌شوند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۰: ۳۲۲).

۱-۲. فَرَع

فزع حالت تنفر و انقباض است که از مواجهه با امر ترسناک بر انسان عارض می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۳۵). هر انسانی به صورت طبیعی و غریزی اگر حالت تنفر و انقباض نسبت به امر مکروه در او پیدا شود، غالباً در صدد دفع آن برمی‌آید. بنابراین فزع نه تنها نقص و رذیلت نیست (ر.ک: جوادی، ۱۳۹۲، ۷: ۲۴۰) بلکه فضیلتی است که در سایه آن می‌توان امر مکروه را دفع کرد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۷: ۱۹۱).

۱-۳. خشیت

خشیت در لغت به معنای خوف همراه با تعظیم و احترام است و غالباً آگاهانه می‌باشد، چنان‌که در قرآن کریم به عالمان اختصاص یافته است: ﴿ثُمَّ يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر: ۲۸) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۸۳). طبق این تعریف، خشیت اخص از خوف است، یعنی هر خشیتی خوف است ولی هر خوفی خشیت نیست. قرآن، خشیت پیامبران را از غیر خداوند نفی نموده است: ﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ (احزاب: ۳۹) زیرا آنها فقط خداوند را مؤثر [بالذات] در وجود می‌دانند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۶: ۳۲۴).

آنچه از مفهوم شناسی این واژگان بدست می‌آید آن است که جُبِن رذیلت است ولی فَرَع و خشیت در مقابل خداوند فضیلت است. و خوف به صورت مطلق نه فضیلت است و نه رذیلت.

۲. اقسام خوف

خوف به دو قسم ممدوح و مذموم تقسیم می‌شود:

۱-۲. خوف ممدوح

خوف ممدوح، طبیعی یا عقلانی است:

۱- ۱- ۲. خوف طبیعی: این خوف از امور فطری همه موجودات زنده و صاحب شعور است، یعنی تمام جان داران در مواجهه با چیزی که جان آنها را در معرض خطر قرار می‌دهد، حالتی در نفسشان به وجود می‌آید که باعث می‌شود خودشان را در برابر آن حفظ کنند. این گونه خوف مذموم نیست، از آنجا که انبیاء الهی به حکم آیاتی



چون ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ (کهف: ۱۱۰) در لوازم غیر قبیح انسانی با انسان‌های دیگر مشترکند، به چنین خوفی مفطور می‌باشند.

۲-۱-۲. خوف عقلانی: خوفی است که از علم به عظمت خداوند ناشی شده و مستند به ترس بنده از خطا و گناهش است. این خوف از فضائل است چرا که عقل به آن فرمان می‌دهد (ر.ک: نراقی، ۱۳۹۰، ۱: ۲۷۶). بر این اساس، خوف از عظمت خداوند (الرحمن: ۴۶۹) ترس از وعید خدا (ابراهیم: ۱۴)، ترس از عذاب قیامت (اعراف: ۵۹) و ترس از روز حساب (رعد: ۲۸) خوف‌های عقلانی و ممدوح‌اند.

۲-۲. خوف مذموم

خوف مذموم، خوفی است که منشأ طبیعی یا عقلانی ندارد، مانند خوف از چیزی که خارج از قدرت انسان است، خواه وقوعش ضروری باشد، مانند خوف از مرگ دیگران، یا غیر ضروری باشد مانند خوف موهوم، مثل اینکه نهالی را بکارد و نسبت به اینکه این نهال آیا ثمر می‌دهد یا نه، خوف در او ایجاد شود. خوف موهوم نیز مذموم است، زیرا نه ناشی از طبیعت انسان است و نه منشأ عقلانی دارد (ر.ک: نراقی، ۱۳۹۰، ۲۷۷-۲۷۹).

از میان اقسام خوف، خوف مذموم عیب محسوب می‌شود. چنین عیبی به دلیل عقلی و نقلی با مقام شامخ پیامبران سازگاری ندارد، از این رو تمام پیامبران نسبت به چنین خوفی، معصوم هستند.

۳. ادله عصمت انبیاء از خوف مذموم

۳-۱. دلیل عقلی

پیامبران به عنوان رهبران الهی از لحاظ روحی نسبت به برخی از اوصاف نفسانی نفرت‌آور مانند حسد، بخل و خوف مذموم باید معصوم باشند، زیرا وجود چنین اوصافی باعث عدم اعتماد مردم و دوری آنان از پیامبر گردیده و در نتیجه غرض از ارسال پیامبر - که هدایت مردم است - نقض می‌شود (ر.ک: سدیدالدین حمصی، ۱۴۱۲، ۱: ۴۲۶؛ لاهیجی، ۱۳۷۲: ۹۲). علاوه بر این که پیامبران اسوه‌های اخلاقی بشرند، و کسی که دارای رذایل اخلاقی است، صلاحیت اسوه اخلاقی بودن برای بشر و همچنین شایستگی ارتباط مستقیم و بی‌واسطه با عالم ربوبی را ندارد.

اگر چه متکلمان، فلاسفه و مفسران خوف مذموم را به عنوان امر نفرت‌آور ذکر

نکرده‌اند ولی از ملاکی که برای امر نفرت‌آور ارائه کرده‌اند (هر امری که طبع انسان از آن تنفر دارد و سبب دوری مردم می‌شود) روشن می‌شود که خوف مذموم از منفرات است.

۲-۳. دلیل نقلی

۱-۲-۳. آیات قرآنی

۱-۲-۳. آیه نفی خوف از اولیاء الهی

خداوند متعال هرگونه خوفی را از اولیاء الهی نفی کرده است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (یونس: ۶۲)؛ آگاه باشید که دوستان خدا هیچ ترس و اندوهی ندارند.

در این آیه خداوند به صورت مطلق - خواه نسبت به گذشته و خواه نسبت به آینده، و خواه در دنیا و خواه در برزخ و آخرت- از اولیاء خویش خوف را نفی می‌کند. مراد از خوف، قطعاً خوف ممدوح نخواهد بود؛ چرا که وجه قبیحی در آنها وجود ندارد تا از پیامبران نفی شود. پس مراد از خوف، خوف مذموم است. از طرف دیگر قطعاً تمام پیامبران از مصادیق کامل اولیاء الهی محسوب می‌شوند. پس این آیه بر عصمت پیامبران از خوف مذموم دلالت دارد.

۲-۱-۳. آیه بطلان انفضاض از پیامبر

خداوند در مدح پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ...﴾ (آل عمران: ۱۵۹)؛ ای پیامبر! پس به سبب مهر و رحمت خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند.

رحمت خداوند علت ایجاد و سبب مهربان بودن و خوش خلقی پیامبر اکرم ﷺ است. انگیزه و علت غایی ایجاد مهربانی و خوش خلقی در پیامبر اکرم ﷺ آن است که مردم از اطراف پیامبر پراکنده نشوند و به سخنان او گوش کرده و عمل کنند تا هدایت شوند و به رستگاری برسند. به عبارت دیگر علت ثبوتی مهربان بودن و نرم خو بودن پیامبر اکرم ﷺ رحمت خداوند است و دلیل در مقام اثبات برای اثبات مهربانی و نرم خو بودن پیامبر اکرم ﷺ ناروایی انفضاض و پراکنده‌گی مردم از اطراف پیامبر اکرم ﷺ است.

این ملاک باعث می‌شود رحمت الهی - همانطور که مهربانی و خوش خلقی را در پیامبر ایجاد، و خشن بودن را از ایشان منتفی کرد - تمام منفرات (اوصاف درونی و ظاهری و عیوب) را از ایشان بزدايد. از این رو در پیامبر اکرم ﷺ، حسد، کینه، خوف مذموم و ... وجود ندارد. از سوی دیگر، زدودن این رذایل از پیامبر ﷺ به خاطر مقام نبوت و رسالت آن حضرت است، لذا دیگر پیامبران الهی را نیز شامل می‌شود.

۲-۲-۳. روایات

در منابع روایی اگر چه عصمت پیامبران از خوف مذموم به صورت صریح بیان نشده است، ولی عباراتی وجود دارد که مفاد آنها دلالت دارد بر اینکه پیامبران نسبت به خوف مذموم معصوم هستند. امام رضا علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُبْرَأُ مِنَ الْعُيُوبِ؛ امام کسی است که از گناهان پاک است و از عیوب بر کنار است» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۲۰۰). حضرت مهدی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به احمد بن اسحاق درباره امامان شیعه می‌فرماید: «عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ بَرَأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ نَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ؛ خداوند متعال آنها را از گناه معصوم ساخته و از عیب‌ها مبرا نموده و از پلیدی‌ها تطهیر و از شبیهاات منزّه کرده است» (طوسی، ۱۴۱۱: ۲۸۸؛ طبرسی، ۱۴۰۳، ۲: ۴۶۸). با توجه به آن که واژه «العیوب» جمع محلی به ال است دلالت بر عموم می‌کند، در نتیجه امامان علیهم السلام از تمام عیوب - از جمله خوف مذموم - پاک می‌باشند.

اگر چه این اوصاف برای امام بیان شده است ولی این ویژگی‌ها ناظر به شأن هدایتگری ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد. از این رو با توجه به اینکه پیامبران نیز از چنین شأنی برخوردار هستند، لاجرم باید چنین اوصافی را داشته باشند، در نتیجه همه پیامبران از عیوبی مانند خوف مذموم مطهر و پاک می‌باشند.

۴. پاسخ به اشکالات عصمت انبیاء از خوف

برخی دگراندیشان و منکران عصمت مطلق پیامبران گفته اند: «خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ (نمل: ۱۰)؛ و تو عصای خود بیفکن، چون موسی (عصا افکند و ناگاه) بر آن نگریست که به جنبش و هیجان در

آمد چنان که اژدهایی مهیب گردید، رو به فرار نهاد و دیگر واپس نگردید، (در آن حال بدو خطاب شد) ای موسی مترس که پیغمبران در حضور من هرگز نمی ترسند».

اگر چه ظاهر این بخش از آیه یعنی ﴿إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ اخباری است، یعنی می خواهد وصفی از انبیاء- یعنی نترسیدن در پیشگاه خداوند- را متذکر شود، اما معنای آن انشایی است، یعنی پیامبران نباید در پیشگاه خداوند دچار ترس شوند. با این حال به گزارش قرآن کریم برخی از انبیای الهی این دستور خداوند را نقض کرده و دچار خوف شده اند، در نتیجه آنها مرتکب گناه شده اند» (ر.ک: میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵: ۱۹۶-۱۹۷).

در ادامه، جهات مختلف این شبهه، نسبت به انبیایی که قرآن کریم به آنها نسبت خوف داده احصاء، تحلیل و پاسخ داده می شود.

۱-۴. خوف حضرت ابراهیم علیه السلام

خداوند در قرآن می فرماید: ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ أَن يُدْيِهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَّرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ﴾ (هود: ۷۰)؛ وقتی دید دستشان به آن غذا نمی رسد، رفتارشان را ناپسند و خصمانه تشخیص داده، از آنان احساس ترس کرد، فرستادگان ما گفتند: مترس ما مأموران عذاب به سوی قوم لوط هستیم».

آنچه که از ظاهر آیه بدست می آید آن است که حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی دید دست مهمانان به طرف غذا دراز نمی شود، دو حالت در او ایجاد شد: یکی آنکه بدش آمد و دیگر آنکه احساس ترس در قلب او ایجاد شد، بنابراین ترس آن حضرت به خاطر غذا نخوردن آنها بوده است (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ۱۹: ۱۵۰) چرا که رسم و سنت زمان حضرت ابراهیم علیه السلام آن بود که مهمان وقتی از غذای میزبان استفاده می کرد به این معنا بود که هیچ شری از ناحیه وی نخواهد رسید (مقاتل، ۱۴۲۳، ۲: ۴۳۱؛ طبری، ۱۴۱۲، ۱۲: ۴۳؛ نیز رک: طبرسی، ۱۳۷۲، ۵: ۲۷۲-۲۷۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۰: ۳۲۱) به همین دلیل گفته شده است: «تحرم فلان بطعامنا» یعنی بین ما به واسطه خوردن غذا حرمت ایجاد شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۵: ۲۷۳).

قرآن کریم ترسی را که در دل حضرت ابراهیم به وجود آمده، با سه تعبیر بیان کرده است:

الف) خيفة: ﴿وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً﴾ (هود: ۷۰) و نیز ﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً﴾

(ذاریات: ۲۸). واژه «وَجَس» مشتق از «وَجَس» به معنای صوت خفی است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۶: ۱۶۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۵۵) و «وَجَس» حالتی است که بعد از هاجس (صوت آهسته) در دل پیدا می‌شود و نفس آدمی آن را در خود ایجاد می‌کند؛ زیرا ابتدای این حالت درونی از آن صدای آهسته آغاز می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۵۵). «خيفة» نیز در لغت به معنای حالتی است که بر اثر خوف در انسان به وجود می‌آید (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۳۰۳).

با توجه به معنای لغوی این دو واژه، جمله مورد بحث از باب کنایه است، گویا خیفه که خود نوعی از ترس است بی‌خبر از صاحب دل در دل او رخنه کرده و گوش دل، صدای آهسته آن را می‌شنود، و خلاصه آنکه ابراهیم علیه السلام در دل خود احساس ترس کرد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۰: ۳۲۱)؛ البته احساس خفیف و پنهانی که آثارش در رنگ پوست آدمی بروز نکند. مؤید آن این است که کلمه «خيفة» به صورت نکره آمده است که دلالت دارد بر این معنا که در نفس نوعی ترس احساس شده که خیلی قابل اعتنا نبود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۴: ۱۷۷-۱۷۸).

ب) وَجَلَّ: ﴿قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ﴾ قَالُوا لَا تَوْجَلْ... ﴿ (حجر: ۵۲-۵۳). در این آیه از ترس حضرت ابراهیم علیه السلام تعبیر به «وَجَلَّ» شده است و این واژه به معنای احساس خوف است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۸۵۵).

ج) رَوَعَ: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ...﴾ (هود: ۷۴). واژه «رَوَعَ» به معنای ترسی که در قلب وارد شده، استعمال می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۷۳). این واژه بر خلاف «رعب» بوده و به معنای ترس خفیف است و عین الفعل کلمه «رَوَعَ» که از حروف لین است مؤید این مطلب است، به خلاف رعب (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۴: ۲۸۰).

از وجه اشتراک سه تعبیر «خیفه»، «وَجَلَّ» و «رَوَعَ» استفاده می‌شود که آنچه بر حضرت ابراهیم علیه السلام عارض شد، ترس خفیف و ضعیفی بوده که در قلب خود آن را احساس کرد، و چنین خوفی خوف طبیعی بود که ابراهیم علیه السلام را سردرگم نکرد و قدرت تدبیر او را نیز سلب ننمود، و از این رو این خوف، مذموم نبوده و با عصمت منافات ندارد. قرآن کریم نیز نه تنها ترس حضرت ابراهیم علیه السلام را مورد مذمت قرار نمی‌دهد بلکه از او به نیکی یاد می‌کند: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَهُ الْبَشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿ (هود: ۷۴-۷۵)؛ پس هنگامی که

ترس و دلهره از ابراهیم برطرف شد و آن مزده به او رسید، با ما درباره قوم لوط [به قصد دفع عذاب از آنان] به گفتگو پرداخت. به راستی که ابراهیم بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده [به سوی خدا] بود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۶، ۳۹: ۹۸).

۲-۴. خوف حضرت موسی علیه السلام

۱-۲-۴. آیه ۱۰ سوره نمل

خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ (نمل: ۱۰)؛ و تو عصای خود بیفکن، چون موسی (عصا افکند و ناگاه) بر آن نگریست که به جنبش و هیجان در آمد چنان که ازدهایی مهیب گردید، رو به فرار نهاد و دیگر واپس نگردید، (در آن حال بدو خطاب شد) ای موسی مترس که پیغمبران در حضور من هرگز نمی‌ترسند».

از جمله ویژگی‌های طبیعی انسان آن است که وقتی به منظره‌ای هول انگیز، آن هم بی‌سابقه برمی‌خورد، که هیچ راهی برای دفع آن به نظرش نمی‌رسد مگر فرار کردن، قهراً پا به فرار می‌گذارد، به ویژه کسی که هیچ سلاحی برای دفاع ندارد، و معلوم است که چنین ترسی مذموم نیست، تا کسی موسی را به داشتن آن مذمت کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۵: ۳۴۴-۳۴۵). بنابراین خوف حضرت موسی نمی‌تواند مصداق نقض آیه ﴿لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ باشد زیرا این نهی ناظر به خوف‌های مذموم است در حالی که خوف حضرت موسی علیه السلام در آیه خوف طبیعی و ممدوح است.

اشکال: اگر ترسیدن حضرت موسی علیه السلام امر غیر ارادی (طبیعی) است پس چرا خداوند او را با عبارت «لا تخف» نهی می‌کند؟ امر غیر طبیعی که نهی بردار نیست! زیرا مستلزم لغو بودن نهی خداوند می‌شود (ر.ک: میرنائینی و میرباقری، ۱۳۸۵: ۱۹۸).

پاسخ: قطعاً نهی خداوند در این آیه حقیقی نخواهد بود (ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵، ۱۰: ۱۵۹)؛ زیرا نهی حقیقی در جایی است که متعلق آن مقدر مکلف بوده، و امتثال آن ممکن باشد، در حالی که خوف حضرت موسی علیه السلام طبیعی و غریزی است و امر غریزی غیر قابل دفع می‌باشد. از این رو، نهی خداوند مجازی است و غرض خداوند از

این نهی، تسکین و دلگرمی حضرت موسی علیه السلام است (ر.ک: شیخ طوسی، بی تا، ۸: ۷۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۷: ۳۳۱؛ روح المعانی، ۱۴۱۵، ۱۰: ۱۵۹) مؤید تسکینی بودن نهی خداوند تعبیر ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ﴾ (قصص: ۳۱) است که در این آیه خداوند ایمن بودن موسی علیه السلام را تضمین می کند.

۲-۲-۴. آیه ۴۵ سوره طه

خداوند در این آیه می فرماید: ﴿قَالَ رَبُّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُقْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْفَعِيَ﴾ (طه: ۴۵)؛ موسی و هارون عرض کردند: بارالها، می ترسیم که فرعون بی درنگ بر ما ظلم و عقوبت کند یا بر کفر و سرکشی خود بیفزاید.

اسناد خوف به حضرت موسی و هارون علیهم السلام در این آیه برای آن است که آن دو برای نخستین بار مأموریت یافتند که به سوی فرعون بروند، خوف آنها به خاطر این بود که نکند فرعون قبل از اتمام رسالتشان، در عقوبت آن دو عجله کند. در نتیجه غرض از فرستادن آنها حاصل نشود (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۳: ۳۰۸؛ حقی برسوی، بی تا، ۵: ۳۹۰؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۴: ۱۵۶).

همچنین در آیه ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾ (شعراء: ۱۲) با توجه به آنکه خداوند به موسی دستور هدایت قوم فرعون را داده است روشن می شود که متعلق تکذیب، رسالت آن حضرت بوده است (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ۷: ۲۹۱) در نتیجه خوف آن حضرت علیه السلام به خاطر آن است که با تکذیب آنان، رسالت آن حضرت به سرانجام نرسد.

بنابراین ترس این دو پیامبر علیهم السلام به خاطر به خطر افتادن وظیفه رسالت بود که در این صورت چنین خوفی ممدوح خواهد بود، و این خوف نمی تواند مصداق نقض نهی خداوند در آیه ۱۰ سوره نمل باشد؛ چرا که این نهی ناظر به خوف مذموم است.

اشکال: حتی اگر ترس حضرت موسی و هارون علیهم السلام برای ناتمام ماندن رسالت آنها باشد نمی توان این توجیه را پذیرفت چرا که نهی خداوند در آیه ۱۰ سوره نمل به صورت مطلق است، حال این ترس هر چه می خواهد باشد (ر.ک: میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵: ۱۹۸).

پاسخ: نهی در آیه مذکور به صورت مطلق نیست بلکه مقید لیبی و عقلی دارد، چرا که خوف دو قسم ممدوح و مذموم دارد. خوف ممدوح با توجه به آنکه حَسَن و نیکو

است دلیلی ندارد خداوند از آن نهی کند، به همین دلیل نهی خداوند در این آیه ناظر به خوف مذموم با همه اقسامش است، از این رو اطلاق آن نیز نسبت به خوف مذموم است.

۳-۲-۴. آیه ۶۷ سوره طه

خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾ (طه: ۶۷)؛ در آن حال موسی در دل خویش بترسید.

واژه «خِيفَةً» مفعول برای فعل «أَوْجَسَ» بوده و معنای این ترکیب احساس ترس است، یعنی ترس خفیفی که اثرش در رنگ پوست بدن انسان ظاهر نشود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۴: ۱۷۷-۱۷۸). علت ترسیدن حضرت موسی علیه السلام در صحنه مبارزه با ساحران نیز خوف از آسیب رساندن سحرها به او نبود، چون او می‌دانست آنها مشتوی چوب و طنابی بیش نیست، ولی بیم آن داشت که امر بر مردم مشتبه شود و آنها نتوانند میان سحر و معجزه، حق را از باطل تشخیص دهند، و در نتیجه جاهلان و حکومت‌های گمراه پیروز شوند (ر.ک: مقاتل، ۱۴۲۳، ۳: ۳۲؛ شیخ طوسی، بی‌تا، ۷: ۱۸۶؛ سید مرتضی، بی‌تا: ۷۱). مؤید این مطلب وعده پیروزی خداوند به موسی علیه السلام است که فرمود: ﴿فَلَمَّا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾ (طه: ۶۸) (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۲۲: ۷۴). علاوه آنکه پیش‌تر در کاخ فرعون وقتی عصای موسی تبدیل به اژدها شد موسی نترسید ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ﴾ (شعراء: ۳۲) حال موسی علیه السلام با طناب‌ها و عصاهای مار نما دچار ترس شود؟

مؤید دیگر این مطلب روایت امام علی علیه السلام است که فرمود: «لَمَّا يُوجَسُ مُوسَى علیه السلام خِيفَةً مِنْ نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ عَلَيْهِ مِنْ غَلْبَةِ الْجَهَالِ، وَ دَوْلِ الضَّلَالِ»: موسی علیه السلام در مورد خود ترسی نداشت، بلکه از پیروزی جاهلان و حاکم شدن دولت گمراهان بیمناک بود» (سیدرضی، ۱۳۸۲، ۴۸-۵۰).

بنابراین ترس موسی علیه السلام در مبارزه با ساحران به خاطر فقر فرهنگی مردم، و نگرانی از گمراه شدن آنها بود و چنین ترسی ممدوح است.

حاصل آن که نسبت ترس‌های مذموم به حضرت موسی علیه السلام ناروا بوده و نسبت دهنده، نقض‌کننده نهی موجود در این آیه است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً﴾ (احزاب: ۶۹)؛ هان ای کسانی که

ایمان آورده‌اید! همانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند، و خدا موسی را از آنچه آنان گفتند تبرئه کرد، و او نزد خدا آبرویی داشت.

۳-۴. خشیت هارون علیه السلام

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا بَنِ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَمْ تَرْقُبُ قَوْلِي﴾ (طه: ۹۴)؛ گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را، من ترسیدم که بگویی: میان بنی‌اسرائیل تفرقه و جدایی انداختی و سفارش مرا [در حفظ وحدت بنی‌اسرائیل] رعایت نکردی.

حضرت موسی علیه السلام به همراه عده‌ای از مردم راهی کوه طور شد و برادرش هارون علیه السلام را به عنوان جانشین خود در بین مردم قرار داد. ولی سامری با ایجاد انحراف در بین مردم آنان را به گوساله پرستی دعوت کرد. هارون آنها را از این کار منع کرد و آنان را به خدای رحمان دعوت کرد (طه: ۹۰) ولی مردم گفتند ما گوساله را می‌پرستیم تا زمانی که موسی بیاید (طه: ۹۱).

حضرت موسی علیه السلام بعد از برگشتن متوجه شد مردم به جای پرستش خداوند، گوساله را می‌پرستند از این رو برادرش هارون علیه السلام را مورد مؤاخذه قرار داد و فرمود: ﴿قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا﴾ (طه: ۹۴)؛ موسی گفت: ای هارون مانع تو چه بود که چون دیدی که قوم گمراه شدند».

هارون علیه السلام در پاسخ دو چیز را به عنوان عذر خود بیان کرد: یکی آن که این قوم مرا ضعیف شمردند تا آنجا که نزدیک بود مرا بکشند ﴿...قَالَ ابْنُ أُمَّ إِنِّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي...﴾ (اعراف: ۱۵۰)، و دیگر آن که ترسیدم بین بنی‌اسرائیل تفرقه ایجاد شود ﴿إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَمْ تَرْقُبُ قَوْلِي﴾ (طه: ۹۵). این جمله، تعلیل مطلب محذوف است که حاصلش این است که اگر می‌خواستم از پرستش گوساله مانع شوم مرا جز تعداد اندکی اطاعت نمی‌کردند، و این باعث می‌شد بنی‌اسرائیل دو دسته شوند، یکی مؤمن و مطیع و دیگری مشرک و نافرمان، و این دودستگی باعث می‌شد که وحدت کلمه‌شان از بین برود و چه بسا کار به کشتار هم می‌انجامید، به همین دلیل به یاد سفارش تو افتادم که مرا دستور به اصلاح دادی و فرمودی: ﴿أَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (اعراف: ۱۴۲). از این رو ترسیدم وقتی که برمی‌گرددی و تفرقه و دو دستگی قوم را ببینی، اعتراض کنی که: «فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي

إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي»؛ رعایت سفارش مرا نکردی و میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۴: ۱۹۴).

پس ترس و خشیت حضرت هارون علیه السلام برای آن بود که نکند موسی گمان کند که وی در غیابش باعث ایجاد تفرقه در بین مردم شده است و سفارش وی مبنی بر اصلاح مردم و تبعیت نکردن از روش مفسدین را فراموش کرده است. چنین ترسی نمی تواند مذموم باشد؛ زیرا هر کسی که جانشین رهبری شود و در زمان انجام وظیفه- بدون آنکه از ناحیه او کوتاهی صورت گرفته باشد- در بین مردم انحرافی ایجاد شود، این خوف و دلهره در او بوجود می آید که نکند رهبر اصلی وقتی با انحراف مردم مواجه شود گمان کند از ناحیه او کوتاهی صورت گرفته باشد، در نتیجه وی را مقصر بداند. پس چنین ترسی نمی تواند مصداق نقض آیه ۱۰ سوره نمل باشد.

اشکال: حضرت هارون علیه السلام به خاطر عدم تحقق تفرقه بین بنی اسرائیل و برای حفظ جان خود، نسبت به شرک و گوساله پرستی آنها فقط در حدّ نهی گفتاری اکتفا نمود، بدون آنکه اقدام عملی انجام دهد، در حالی که مفسده شرک و گوساله پرستی بیشتر از تفرقه است. از این رو تکلیف اقتضا می کرد که هارون برای مبارزه با شرک اقدام عملی انجام می داد؛ اگر چه جان خود را در این راه از دست می داد. به همین دلیل عذر خواهی وی مورد پذیرش نیست و ترس هارون مذموم است.

پاسخ: حضرت هارون علیه السلام می دانست و یا احتمال بسیار بالایی می داد که شرک و گوساله پرستی آنان موقت بوده و با آمدن حضرت موسی علیه السلام این انحراف برطرف خواهد شد؛ چرا که بنی اسرائیل در پاسخ به نهی هارون از گوساله پرستی گفتند: ﴿قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ﴾ (طه: ۹۱)؛ گفتند: ما همواره بر پرستیدن گوساله باقی می مانیم تا موسی به سوی ما بازگردد. این اعتراف مردم، هارون را به این نتیجه رساند که شرک آنان موقت بوده و با آمدن موسی برطرف خواهد شد. و در واقع هم چنین شد و مردم نسبت به انجام وعده خود صادق بودند و با آمدن موسی دست از شرک برداشتند. پس شرک موقتی رخ داد که امید به اصلاح آنان وجود داشت. در حالی که اگر هارون در مقابل گوساله پرستی آنان اقدام عملی انجام می داد باعث ایجاد تفرقه و حتی منجر به قتل هارون و پیروان اندک وی می گشت. در نتیجه اقدام وی بی ثمر، حتی سبب از بین رفتن شریعت و هدایت مردم می شد. از این رو ترس و خشیت هارون علیه السلام مذموم نخواهد بود.

۴-۴. فَرَعُ حَضْرَتِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

خداوند می‌فرماید: ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَرَعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَنِي بَعْضِنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾ (ص: آیه ۲۲)؛ هنگامی که (در محراب) بر داوود داخل شدند و او از آنان هراسان شد آنان بدو گفتند: مترس، ما دو نفر خصم یکدیگریم که برخی بر دیگری ستم کرده، میان ما به حق حکم کن و با هیچ یک جور و طرفداری مکن و ما را به راه راست هدایت فرما».

خدا در این آیه داستان یک دادرسی را برای پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که بین دو گروه خصومتی ایجاد شد که برای رفع آن خدمت حضرت داوود ﷺ رسیدند.

واژه «تَسْوَرَا» به معنای رفتن بر بالای دیوار است (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷، ۴: ۸۳؛ طریحی، ۱۳۷۵، ۳: ۳۳۸؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۷: ۱۹۱). از ظاهر این کلمه که با ضمیر جمع بیان شده است و کلماتی مانند «دخلوا»، «منهم» و «قالوا» به دست می‌آید کسانی که برای رفع خصومت پیش داوود ﷺ آمدند بیش از دو نفر بودند (رازی، ۱۴۲۰، ۲۶: ۳۸۲؛ ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۷: ۱۹۲-۱۹۳).

این عده پس از رفتن بر بالای دیوار و داخل شدن بر محراب حضرت داوود، باعث شدند تا آن حضرت دچار فَرَع شود؛ چرا که ورودشان بر محراب به صورت غیر عادی و بدون اذن بود و روشن است وقتی عده‌ای بدون اذن به صورت ناگهانی از بالای دیوار بر انسان وارد شوند این امر سبب خوف و فزع در انسان می‌شود (التبیان، بی تا، ۸: ۵۵۲-۵۵۳؛ ر.ک: رازی، ۱۴۲۰، ۲۶: ۳۸۲؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۷: ۱۹۱) که چنین خوف و فزع، طبیعی هر انسانی است (ر.ک: فضل الله، ۱۴۱۵، ۱۹: ۲۴۵؛ قرشی، ۱۳۷۵، ۹: ۲۱۴). علاوه بر آن که همانطور که در مفهوم شناسی واژه فزع گذشت این واژه نه تنها ردیلت نیست بلکه فضیلت است؛ چرا که انسان را وامی‌دارد که امر ناپسند را دفع کند. پس فزعی که بر حضرت داوود ﷺ عارض شد نمی‌تواند مصداق نقض نهی خداوند مبنی بر نترسیدن پیامبران در محضر خداوند باشد؛ زیرا نهی خداوند ناظر به خوف مذموم است در حالی که خوف و فزع آن حضرت ﷺ طبیعی و ممدوح بوده است.

۴-۵. خَوْفُ حَضْرَتِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ

حضرت زکریا ﷺ به خاطر نداشتن فرزندی، با ناراحتی و اندوه، خطاب به خداوند فرمود: «پروردگارا! من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم و همسرم نازا است، از نزد

خودت ولیّ و جانشینی به من ببخش: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَبِئْسَ مَا كَانَتْ تَرْتِيبًا﴾ (همان: ۵)، جانشینی که از من ارث ببرد، و همچنین وارث آل یعقوب باشد، پروردگارا این جانشین مرا مورد رضایت خود قرار ده: ﴿يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾ (همان: ۶).

درباره حقیقت ارث در آیه «یَرِثُنِي» بین مفسرین اختلاف است. برخی بر این باورند که مراد از ارث در آیه، ارث در اموال است (شیخ طوسی، بی تا، ۷: ۱۰۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۶: ۷۷۷) ولی برخی دیگر متعلق ارث را نبوت و علم می دانند (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ۱۶: ۳۷-۳۸؛ ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ۲۱: ۵۱۰). بسیاری از دانشمندان شیعه قائل به قول اول هستند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۱۳: ۹) چرا که حقیقت ارث، انتقال مال از میت به بازماندگان اوست و استعمال آن در غیر از این معنا، مجازی و محتاج به دلیل است در حالی که دلیل بر کاربرد مجازی در این آیه شریفه وجود ندارد از این رو نمی توان آن را بر نبوت و علم حمل نمود (طوسی، بی تا، ۷: ۱۰۶؛ سید مرتضی، ۱۴۳۱، ۳: ۷۲؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ۶: ۷۷۶؛ ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۴: ۱۰). مطلبی که چنین برداشتی را تقویت می کند آن است که حضرت زکریا علیه السلام به خاطر خوف از بستگانش از خداوند درخواست فرزند نمود و شایسته نیست خوف آن حضرت به نبوت و علم تعلق گرفته باشد؛ چرا که او بهتر می داند که خداوند مقام نبوت و علم و حکمت را به کسی که اهلیت ندارد اعطا نمی کند (سید مرتضی، ۱۴۳۱، ۳: ۷۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۶: ۷۷۷) علاوه بر آن که نبوت چیزی نیست که از راه خویشاوندی به ارث برده شود بلکه تابع مصلحت است (طوسی، بی تا، ۷: ۱۰۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۴: ۱۱) بنابراین مراد از ارث، ارث اموال است.

اگر چه قرآن، علت خوف حضرت زکریا علیه السلام نسبت به موالی را صریحاً بیان نکرده است ولی با توجه به اینکه آن حضرت علیه السلام بعد از بیان ترس خود نسبت به خویشاوندانش از خداوند درخواست می کند که به او فرزندی دهد تا اموال او را به ارث ببرد، و از طرف دیگر از برخی روایات بدست می آید که در آن زمان بنی اسرائیل هدایا و نذورات فراوانی برای «احبار» (علمای یهود) می آوردند، و زکریا رئیس احبار بود (قمی، ۱۳۶۳، ۲: ۴۸) روشن می شود بیم حضرت زکریا برای آن بود که این اموال بعد از او به دست افرادی بیفتد که در راه معصیت صرف کنند و باعث فساد در جامعه گردد (ر.ک: طوسی، بی تا، ۷: ۱۰۷؛ سید مرتضی، ۱۴۳۱، ۳: ۷۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۱۵: ۱۵).

۱۴۳) به همین دلیل آن حضرت ﷺ از پروردگار خویش تقاضای فرزند صالحی کرد تا بر این اموال نظارت کند و آنها را در بهترین راه مصرف نماید.

بنابراین متعلق خوف حضرت زکریا هزینه شدن اموال در راه معصیت و فساد جامعه بود و روشن است چنین خوفی، خوف عقلی و شرعی بوده و در نتیجه ممدوح است. بنابراین چنین خوفی نمی تواند مصداق نقض دستور خداوند ﴿لَا يَخَافُ لَدَى الْمَرْسُلُونَ﴾ باشد.

۴-۶. خوف و خشیت پیامبر اکرم ﷺ

خداوند در قرآن می فرماید: ﴿... وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ...﴾ (احزاب:

۳۷)؛ و تواز (مخالفت و سرزنش) مردم می ترسیدی در حالی که ترس از خداوند سزاوارتر بود.

این آیه مربوط به داستان ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب بنت جحش است. ترس آن حضرت در این جریان جنبه شخصی نبود، بلکه در راستای اجرای رسالت الهی بود؛ چرا که ترسیدن پیامبر اکرم ﷺ از مردم به خاطر آن بود که در آن زمان چنین ازدواجی مرسوم نبود. این امر زمینه ساز جنجال بیماردلان می شد که چرا با همسر پسر خوانده اش ازدواج کرده، و در نتیجه به اعتماد مردم نسبت به حضرت رسول ﷺ آسیب می رسید و در کامیابی ایشان در ایفای رسالت الهی خدشه وارد می شد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۶: ۳۲۲). این خوف، نظیر ترس پیامبر اکرم ﷺ از تعلل در ابلاغ ولایت است که آن حضرت ﷺ نسبت به تحریک، عوام فریبی، توطئه و فتنه انگیزی منافقان درباره اصل دین در هراس بود، که خداوند حفظ از خطرات را به وی وعده داد: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده: ۶۷) (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۱، ۲۳: ۲۸۰-۲۸۲)، در نتیجه چنین ترسی مذموم نخواهد بود (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۶: ۳۲۲).

بنابراین، دلیل یا قرینه ای مبنی بر مذموم بودن اصل ترس و خشیت پیامبر اکرم ﷺ در آیه مورد بحث وجود ندارد. اما آنچه که قرآن به آن اشاره دارد این است که چرا پیامبر به جای اینکه فقط از خداوند خشیت داشته باشد، از مردم نیز دچار خوف شده است: ﴿وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾. نسبت به معنای آیه، دو احتمال وجود دارد:



۱. پیامبر اکرم ﷺ بجای ترس و خشیت از خداوند، از مردم ترسیده است. طبق این احتمال پیامبر فقط از مردم ترسید و خداوند او را از این نوع خشیت به خشیت دیگر هدایت کرده است.

۲. پیامبر اکرم ﷺ از مردم و خداوند ترسیده است؛ زیرا آیه دلالت ندارد بر اینکه پیامبر از مردم ترسیده ولی از خداوند نترسیده است؛ زیرا معنای آیه آن است که خداوند به خشیت سزاوارتر است و این یعنی خشیت تو فقط باید برای خدا باشد و در آن غیر خدا را دخالت ندهی (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ۲۵: ۱۷۰؛ فاضل، جواد، ۱۳۶۵، ۳: ۳۳۵-۳۳۶).

اگر چه ظاهر آیه با احتمال اول سازگاری دارد ولی سخن خداوند ﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ (احزاب: ۳۹) که بعد از آیه ی مورد بحث بیان شده است، مانع از انعقاد ظهور آن خواهد بود، در نتیجه احتمال دوم تعیین پیدا خواهد کرد. بنابراین آیه مورد بحث اشاره‌ای به اینکه پیامبر از خداوند خشیت نداشته، ندارد، سخن آیه این است که چرا پیامبر مستقیماً و فقط از خداوند خشیت پیدا نکرده است و خشیت مردم را در آن دخالت داده است.

با توجه به بیان مذکور نهایتاً عملکرد پیامبر مصداق ترک اولی خواهد بود (ر.ک: سیدمرتضی، ۱۴۳۱، ۳: ۲۲۷؛ ملا صدرا، ۱۳۶۱، ۳: ۱۲۴)، و ترک اولی منافاتی با عصمت ندارد.

احتمال دیگری نیز در مفاد عبارت ﴿وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ وجود دارد و آن اینکه عبارت: ﴿وَتَخْشَى النَّاسَ﴾ بیان گر خشیت و خوف عقلی، شرعی و ممدوح پیامبر اکرم ﷺ است؛ به این معنا که پیامبر اکرم ﷺ نگران بود بیمار دلان و منافقان به خاطر ازدواج پیامبر با زینب همسر پسر خوانده اش جنجال راه بیندازند و اعتماد مردم را سلب کنند، و در نتیجه انجام رسالت الهی دچار خدشه شود، و عبارت: ﴿وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ جمله‌ای است اخباری که غرض از آن تسکین و دلداری خداوند به پیامبر بوده است تا نگرانی و ترس آن پیامبر رحمت نسبت به تحقق رسالت الهی از بین رود. بنابراین پیامبر خشیت از مردم را در خشیت از خداوند دخالت نداده و ترک اولی نیز نکرده است.

خلاصه و نتیجه بحث

فزع و خشیت در برابر خداوند و امور مربوط به او فضیلت است، ولی خوف به صورت مطلق نه فضیلت است و نه ردیلت. خوف به دو قسم ممدوح و مذموم تقسیم می‌شود و هر یک نیز دارای اقسامی می‌باشد. از میان اقسام خوف، پیامبران نسبت به خوف مذموم به واسطه دلیل عقلی و نقلی معصوم هستند. دلیل بطلان نقض غرض از جمله ادله عقلی بر عصمت پیامبران از خوف مذموم است. آیه ۶۵ سوره یونس یعنی قول خداوند ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ و آیه بطلان انفضاض و روایاتی که ائمه اطهار را از جمیع عیوب پاک می‌داند از جمله ادله نقلی است که دلالت بر عصمت پیامبران از خوف مذموم دارد. با تأمل در آیات قرآن روشن می‌شود که خوف پیامبران ممدوح بوده است و هیچ کدام ناقض نهی خداوند در آیه ۱۰ سوره نمل نمی‌باشد؛ چرا که نهی خداوند ناظر به خوف مذموم است. پاسخ این آیات بدین صورت است:

۱. غذا نخوردن فرشتگان از سفره حضرت ابراهیم علیه السلام سبب احساس ترس در آن حضرت شده است، ولی از آنجا که چنین خوفی قدرت تدبیر و حاکمیت عقل آن حضرت را از بین نبرده است مذموم نخواهد بود.

۲. خوف حضرت موسی در آیه ۱۰ سوره نمل به خاطر تبدیل ناگهانی عصا به مار بود که چنین خوفی طبیعی و ممدوح است و خوف آن حضرت در قول خداوند ﴿قَالَ رَبِّنا إِننا نَخافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَينا أَوْ أَنْ يَطْغى﴾ و آیه «قال رَبِّ إِنِّي أَخافُ أَنْ يُكَذِّبُون» به خاطر احتمال نافرجام شدن وظیفه رسالت بوده که چنین خوفی نیز ممدوح است. همچنین خوف آن حضرت در صحنه مبارزه با ساحران در برابر فرعون به خاطر آن بود که نکند مردم نتوانند میان سحر و معجزه تشخیص دهند، در نتیجه باطل بر حق پیروز شود، و روشن است که چنین خوفی نیز ممدوح است.

۳. خوف و خشیت حضرت هارون علیه السلام به خاطر این بود که نکند موسی علیه السلام بعد از برگشتن از میقات در مواجهه با گوساله پرستی بنی اسرائیل گمان کند که او سفارش وی را فراموش کرده و باعث انحراف مردم شده است، در نتیجه در ایفای وظیفه جانشینی کوتاهی کرده است. چنین ترسی مذموم نخواهد بود.

۴. پریدن عده‌ای از بالای دیوار و ورود غیر عادی و بدون اذن بر محراب حضرت



داود عليه السلام باعث ایجاد فرع در آن حضرت شده است و چنین خوف و فرعی، خوف و فرع طبیعی انسان است.

۵. با توجه به آن که حضرت زکریا عليه السلام دارای فرزند نبود نسبت به وارثان خود خوف داشت که نکند اموال وی را بعد از مرگش در راه معصیت و فساد هزینه کنند، از این رو چنین خوفی ممدوح است.

۶. خوف و خشیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماجرای ازدواج با زن پسر خوانده‌اش به خاطر این بود که چون چنین ازدواجی در آن زمان مرسوم نبود، نکند این امر باعث سرزنش مردم و زمینه‌ای برای جنجال و تبلیغ مخالفان پیامبر علیه او شده، و وظیفه رسالت آن حضرت خدشه‌دار شود. روشن است که چنین ترسی از دلسوزی و مهربانی پیامبر بر جهانیان نشأت گرفته و ممدوح است.

نکته‌ای که در پایان تذکر آن ضروری است این است که اگر شبهه کنندگان تمام احتمالاتی که در تفسیر آیات مورد استدلال ذکر شده است را نپذیرند باز شبهات آنان مفید به مقصودشان نخواهد بود؛ زیرا با توجه به آن که دلیل عقلی و نقلی ثابت می‌کند که پیامبران نسبت به تمام اقسام خوف مذموم معصوم هستند و از طرفی دیگر این آیات نص در خوف مذموم نیستند و احتمال دیگر مبنی بر غیر مذموم بودن خوف پیامبران در آن وجود دارد، با چنین آیات متشابه که حامل احتمالات مختلفی هستند نمی‌توان امر مدلل به ادله محکم - یعنی عصمت پیامبران از خوف مذموم - را مورد اشکال قرار داد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، محمود بن عبدالله، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، تحقیق: علی عطیه عبدالباری، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۳. ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷ش، *النهائية فی غریب الحدیث والأثر*، تصحیح: محمود محمد طناحی و طاهر احمد زاوی، قم، مطبوعات اسماعیلیان.
۴. ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۱۳ق، *معجم مقاییس اللغة*، تصحیح: عبدالسلام محمد هارون، قم، الأعلام الإسلامی.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، قم، دار صادر.
۶. بحرانی، ابن میثم، ۴۰۶ق، *قواعد المرام فی علم الکلام*، قم، انتشارت آیة الله مرعشی نجفی.
۷. بنابی، علی اکبر قرشی، ۱۳۷۵ش، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران، بنیاد بعثت.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷ش، *تفسیر تسنیم*، قم، إسرائ.
۹. -----، ۱۳۹۲ش، *تفسیر موضوعی قرآن*، قم، إسرائ.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۳۷۶ق، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*، تحقیق: عطار احمد عبد الغفور، بیروت، دار العلم للملایین.
۱۱. حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، بی تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دار الفکر.
۱۲. رازی، سدید الدین، ۱۴۱۲ق، *المنقذ من التقليد*، قم، موسسه نشر اسلامی.
۱۳. رازی، محمد بن عمر، ۴۲۰ق، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۴۱۲ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، دار القلم، قم، بیروت.
۱۵. زمخشری، محمود بن عمر، ۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، تصحیح: مصطفی حسن احمد، قم، دارالکتاب العربی.
۱۶. شریف الرضی، محمد بن حسین، ۱۳۸۲ش، *نهج البلاغه*، ترجمه: محمد دشتی، قم، پارسیان.

۱۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۱ش، *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح محمد خواجوی، قم، بیدار.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۹. طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق، *الاحتجاج علی أهل اللجاج*، تصحیح: محمد باقر خراسان، مشهد، مرتضی.
۲۰. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة.
۲۱. طریحی، فخر الدین بن محمد، ۱۳۷۵ش، *مجمع البحرین*، تصحیح: احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی.
۲۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، ۱۴۱۱ق، *کتاب الغیبة*، قم، مؤسسه معارف اسلامی.
۲۳. -----، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح حبیب احمد عاملی، بیروت، دار احیاء تراث العربی.
۲۴. علم الهدی، علی بن الحسین، ۱۴۰۵ق، *رسائل الشریف المرتضی*، قم، دار القرآن الکریم.
۲۵. -----، ۱۴۱۱ق، *الذخیره فی علم الکلام*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۶. -----، ۱۴۳۱ق، *تفسیر الشریف المرتضی* (نفائس التأویل)، تصحیح: مجتبی احمد موسوی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۲۷. فاضل جواد، جواد بن سعید، ۱۳۶۵ش، *مسالك الأفهام فی آیات الأحکام*، تصحیح: محمد تقی کشفی و محمد باقر شریف زاده، قم، مرتضوی.
۲۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، قم، هجرت.
۲۹. فضل الله، محمد حسین، ۱۴۱۹ق، *من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک.
۳۰. فیاض لاهیجی، ۱۳۷۲ش، *سرمایه ایمان در اصول اعتقادات*، تهران، الزهراء.
۳۱. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الصافی*، تصحیح: حسین اعلمی، تهران، صدر.
۳۲. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۳ش، *تفسیر القمی*، تحقیق: طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب.

۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، ۴۰۷ق، *الكافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۳۴. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸ش، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۵. مقاتل بن سلیمان، ۴۲۳ق، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، تحقیق: عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء تراث العربی.
۳۶. مکارم، ناصر و جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۱ش، *تفسیر نمونه*، قم، دار الکتب الإسلامیه.
۳۷. میر باقری، محمد علی و نائینی، میر هادی، ۱۳۹۵ش، *مردانی شبیه ما*، بی جا، بی نا.
۳۸. نراقی، مهدی، ۱۳۹۰ش، *جامع السعادات*، ترجمه: کریم فیضی، قم، قائم ال محمد صلی الله علیه و آله